مرکز مطالعات راهبردی تسنیم
خبرگزاری تسنیم
Tasnim News Agency



منطق ستیز با استکبار

بازخوانی دلایل دشمنی ایران و آمریکا

بسم الله الرحمن الرحیم

منطق ستیز با استکبار

بازخوانی دلایل دشمنی ایران و آمریکا

مرکز مطالعات راهبردی تسنیم

تسنیم خبرگزاری Tasnim News Agency

مرکز مطالعات راهبردی خبرگزاری تسنیم

عنوان:

منطق ستیز با استکبار

بازخوانی دلایل دشمنی ایران و آمریکا

تاریخ انتشار:

آبان ۱۴۰۵



مقدمه

گزارش حاضر با طرح این پرسش که چرا دشمنی ایران و آمریکا با گذشت نزدیک به نیم قرن، تغییر دولت‌ها و تجربه مذاکرات و توافقات و... همچنان ادامه دارد و دلایل آن چیست، استدلال می‌کند که ریشه این منازعه را نمی‌توان صرفاً در رویدادهایی چون تسخیر سفارت آمریکا یا اختلافات مربوط به پرونده هسته‌ای و... جست‌وجو کرد. برای فهم این تقابل، باید به سابقه مداخلات آمریکا در جنوب جهانی و تعارض عمیق‌تر میان سیاست سلطه‌جویانه واشنگتن و استعمارستیزی جمهوری اسلامی ایران توجه داشت.

بررسی تاریخی گزارش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز می‌شود؛ رویدادی که با مشارکت سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا، دولت ملی محمد مصدق را سرنگون کرد و زمینه گسترش نفوذ آمریکا در ساختار سیاسی، امنیتی و اقتصادی ایران را فراهم آورد. پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و پایان رابطه تابعانه پیشین، دشمنی آمریکا با ملت ایران در قالب‌های گوناگون ادامه یافت: حمایت از عراق در جنگ تحمیلی، سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران‌ایر، ترور فرماندهان، تحریم‌های گسترده اقتصادی، بدعهدی های متعدد و در نهایت جنگ های وجودی بر علیه ایران که البته منجر به شهادت قائد شهید و کودکان میناب و تعداد زیادی از هموطنان کشورمان گردید. گزارش همچنین تلاش می‌کند تا

دلایل واقعی وقوع جنگ های دوسال گذشته را احصا کند. به طور خلاصه بنظر میرسد که منابع عظیم انرژی، موقعیت ژئوپلیتیک و جایگاه منطقه‌ای ایران از مولفه های اصلی در محاسبات ایالات متحده برای شروع جنگ به شمار می‌روند.

اما **فرضیه محوری گزارش آن است که منطق استعمارگری آمریکا، در تعارض با منطق استقلال‌طلبی و استکبارستیزی ایران علت العلل تخاصم بوده است** و اختلافات دوجانبه و بحران‌های تاریخی، اگرچه در روند تقابل موثر بوده‌اند اما در حقیقت نقشی بیش از زمینه‌سازی و دستاویزسازی برای تداوم سیاست فشار آمریکا علیه ملت ایران نداشته‌اند. مبتنی بر این منطق، حل یک اختلاف مشخص یا توقف موقت جنگ، منجر به پایان خصومت نخواهد شد؛ زیرا تا زمانی که آمریکا استقلال ایران را مانعی در برابر نفوذ خود بداند و البته ایران بر حق گریزناپذیر استعمارستیزی خویش در برابر این تهاجمات استعماری پافشاری کند، زمینه های تداوم این منازعه باقی خواهد ماند. به تعبیر رهبر شهید انقلاب، «سیزدهم آبان مظهر استکبارستیزی ملّت ایران بود؛ این جور نبود که با چند نفر ساکن در یک سفارتخانه مشکلی داشته باشند؛ مسئله، مسئله‌ی یک کار مهم و یک کار نمادینی بود در مبارزه‌ی با استکبار که بجا هم واقع شد. خب رژیم آمریکا رژیم استکباری است و رژیم استکباری، جامع بسیاری از ضررها و شیطنت‌ها و بدی‌ها است. رژیم استکباری، هم جنگ‌افروز است، هم تروریست است، هم تروریست‌پرور است، هم مداخله‌گر است، هم فاسد است، هم انحصارطلب است؛ یعنی وقتی میگوییم «رژیم استکباری»، استکبار جامع همه‌ی این زشتی‌ها و بدی‌ها و شیطنت‌ها است. بنابراین، ستیزه‌گری با این استکبار، با این پدیده، عین عقلانیّت است».

کالبد شکافی ریشه دشمنی چنددهه‌ای ایران و آمریکا

همزمان با فرارسیدن سالروز تسخیر سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان پیرو خط امام در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، بار دیگر این پرسش مطرح می‌شود که ریشه دشمنی چنددهه‌ای ایران و آمریکا چیست؟ آیا این تقابل از ماجرای سفارت آغاز شد یا پیش از آن نیز زمینه‌های عمیقی برای شکل‌گیری خصومت میان دو کشور وجود داشت؟ چرا این منازعه، با وجود گذشت نزدیک به نیم قرن، تغییر دولت‌ها در تهران و واشنگتن و تجربه دوره‌های مختلف مذاکره و توافق، همچنان ادامه دارد؟ آیا امکان پایان دادن به این تقابل وجود داشته است یا منطق حاکم بر سیاست آمریکا در قبال ایران، از ابتدا و در ادامه، مانع شکل‌گیری رابطه‌ای مبتنی بر احترام متقابل و پذیرش استقلال ایران بوده است؟

تسخیر سفارت آمریکا در تهران بی‌تردید نقطه عطفی در روابط دو کشور بود. این واقعه به قطع روابط دیپلماتیک انجامید و به یکی از مهم‌ترین نمادهای تقابل ایران و آمریکا تبدیل شد. بااین‌حال، تقلیل ریشه‌های این منازعه به واقعه ۱۳ آبان ۱۳۵۸، به معنای نادیده گرفتن زمینه‌های تاریخی و ساختاری آن است. خصومت و بی‌اعتمادی نسبت به مداخلات آمریکا در ایران، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نیز سابقه داشت. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت محمد مصدق، که با مشارکت سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و بریتانیا انجام شد، نمونه‌ای برجسته از مداخله استعماری در روند سیاسی ایران بود. این کودتا نه‌تنها مسیر تحولات سیاسی کشور را تغییر داد، بلکه تجربه‌ای ماندگار از پیوند میان منافع قدرت‌های خارجی، مسئله منابع ملی و محدود شدن استقلال سیاسی ایران بر جای گذاشت. اسناد تاریخی منتشرشده در آمریکا نیز نقش کلیدی واشنگتن در براندازی دولت ملی مصدق را تأیید می‌کنند. علاوه بر این در سالهای پس از کودتا نیز آمریکا تماما نفوذ خود را بر ایران افزایش داد و ایران را کشوری تابع و مطیع خود ساخت. ازاین‌رو، برای فهم تقابل کنونی، باید به دوره‌ای پیش از انقلاب بازگشت و پرسید که چرا استقلال‌خواهی ایران در مقاطع مختلف با مداخله و فشار از ناحیه ایالات متحده آمریکا مواجه شده است.

انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ این مناسبات را به‌طور بنیادین دگرگون کرد. با سقوط حکومت پهلوی، آمریکا یکی از متحدان اصلی خود را در منطقه از دست

داد و نفوذ گسترده پیشین آن در ساختار سیاسی و امنیتی ایران با چالش جدی روبه‌رو شد. جمهوری اسلامی ایران بر استقلال، نفی وابستگی و اتخاذ سیاست خارجی مستقل تأکید کرد؛ جهت‌گیری‌ای که با انتظار واشنگتن برای حفظ جایگاه راهبردی خود در ایران سازگار نبود. در چنین شرایطی، ماجرای سفارت را باید در بستر تحولات انقلابی، خاطره مداخله آمریکا در سال ۱۳۳۲ و سالها مناسبت یکطرفه و قیم مابانه آمریکا با ملت ایران و نگرانی‌های آن دوره درباره احتمال بازگشت این مناسبات بررسی کرد. نکته اساسی آن است که تسخیر سفارت را نمی‌توان علت آغازین تمام اختلافات دانست؛ این رویداد در متن تقابلی شکل گرفت که ریشه‌های آن به پیش از انقلاب بازمی‌گشت و پس از آن نیز در قالب‌های تازه ادامه یافت.

بنظر می‌رسد در پس این اختلافات، تعارضی عمیق‌تر بر سر اصل استقلال ایران وجود دارد. از منظر این تحلیل، مسئله برای آمریکا نه صرف تسخیر سفارت و تحولات بعد از آن، که برخورداری ایران از منابع عظیم انرژی، موقعیت راهبردی، ظرفیت‌های ملی و توانایی تعیین مستقل جهت‌گیری سیاسی و امنیتی و البته نقش‌آفرینی فعال در مناسبات منطقه‌ای و معادلات جهانی است. در نتیجه، همه فشارها و تقابل‌ها با ایران، باید در پیوند با این منطق استعماری کلان‌تر بررسی شود. بنظر می‌رسد اکنون که ایران دو جنگ با آمریکا را پشت سر گذاشته و با وجود وقفه‌ها و تلاش‌های دیپلماتیک، خطر وقوع جنگ سوم بر کشور سایه افکنده است، پاسخ به این پرسش‌ها اهمیتی دوچندان یافته است. مسئله دیگر فقط فهم ریشه‌های تاریخی دشمنی نیست؛ بلکه باید روشن شود چه عواملی این تقابل را به رویارویی نظامی کشانده‌اند، چرا توافق‌ها نتوانسته‌اند به مهار پایدار منازعه بینجامند و اینکه آیا می‌توان از تکرار جنگ جلوگیری کرد یا خیر. پاسخ به این پرسش‌ها برای ارزیابی تجربه گذشته، شناخت منطق رفتار آمریکا و چرایی تداوم دشمنی چند دهه‌ای تا به امروز و حتی در آینده ضروری است. ادعای محوری این گزارش آن است که تداوم و تشدید مخاصمه ایران و آمریکا را باید در تقابل دو منطق راهبردی جست‌وجو کرد: منطق اعمال سلطه و حفظ برتری در سیاست آمریکا و منطق مقاومت در برابر سلطه و دفاع از استقلال در سیاست جمهوری اسلامی ایران.

بر همین اساس، گزارش حاضر از بررسی ریشه‌های تاریخی دشمنی ایران و آمریکا آغاز می‌کند و سپس نشان می‌دهد که چگونه رویدادها، بحران‌ها و تصمیم‌های متقابل دو کشور در چارچوب این تعارض گسترده‌تر قابل تحلیل‌اند. استدلال گزارش این است که تا زمانی که منطق استعماری و استکباری آمریکا از بین نرود، توافق‌های مقطعی و توقف درگیری‌ها به پایان مخاصمه نمی‌انجامند و خطر بازگشت به رویارویی، حتی در ابعادی گسترده‌تر، باقی خواهد ماند. از این رو، فهم منطق استکبارستیزی ایران و منطق اعمال سلطه آمریکا، صرفاً بازخوانی گذشته نیست؛ تلاشی است برای توضیح چرایی رسیدن منازعه به جنگ تمام‌عیار و شناخت عواملی که می‌توانند آن را تداوم بخشند یا مسیر متفاوتی پیش روی روابط دو کشور قرار دهند. به تعبیر رهبر شهید انقلاب «وقتی ما از استقلال حرف میزنیم، یعنی از آزادی یک ملّت حرف میزنیم که آزادانه بتواند کار خودش را انجام بدهد. نظام سلطه ضدّ این آزادی است؛ یک روز با استعمار، یک روز با استعمار نو، یک روز با شیوه‌های امروز-که شیوه‌های جنگ نرم است- پدر ملّتها را دارند درمی‌آورند؛ البتّه هر جا لازم باشد با نیروی نظامی وارد میشوند و هیچ ابائی هم نمیکنند»

ریشه‌های تاریخی دشمنی ایران و آمریکا

برای شناخت دلایل دشمنی ایران و آمریکا، ابتدا باید به این پرسش پاسخ داد که این تقابل از چه زمانی آغاز شده است. آیا خصومت دو کشور اساساً محصول روابط سال‌های پس از انقلاب اسلامی با محوریت ماجرای تسخیر سفارت آمریکا در سال ۱۳۵۸ است یا پیش از آن نیز رویدادهایی وجود داشته که در شکل‌گیری بی‌اعتمادی و تقابل میان دو کشور نقش داشته‌اند؟ پاسخ به این پرسش اهمیت اساسی دارد؛ زیرا اگر تاریخ منازعه را صرفاً از بحران سفارت آغاز کنیم، بخش مهمی از تجربه تاریخی ایران در مواجهه با سیاست آمریکا نادیده می‌ماند و علت‌های شکل‌گیری خصومت نیز به واکنش‌های ایران پس از انقلاب محدود می‌شود. در مقابل، بازگشت به دوره پیش از انقلاب امکان می‌دهد تحولات سال‌های بعد را در بستر تاریخی گسترده‌تری بررسی کنیم.

از این منظر، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه‌ای تعیین‌کننده در تاریخ روابط

ایران و آمریکا به شمار می‌رود. در این کودتا، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) با همکاری سرویس اطلاعاتی بریتانیا در سرنگونی دولت محمد مصدق نقش داشتند؛ دولتی که ملی‌کردن صنعت نفت و کاهش نفوذ خارجی در سیاست ایران را دنبال می‌کرد. اسناد تاریخی و پژوهش‌های منتشرشده درباره عملیات آژاکس، نقش سازمان‌یافته آمریکا و بریتانیا در این رویداد را مستند کرده‌اند. کودتا صرفاً به تغییر دولت محدود نماند؛ بازگشت شاه به قدرت، زمینه تحکیم مناسبات امنیتی و سیاسی ایران با واشنگتن را فراهم کرد و در سال‌های بعد، حکومت پهلوی اساسا زیر چتر حمایتی آمریکا رفت و کاملا در مدار ملاحظات آمریکا عمل کرد به نوعی که کلیدواژه «شاه دست نشانده» برای این دوره ۲۵ ساله بسیار پررنگ است. در این ربع قرن ایالات متحده تمام تلاش خود را برای تداوم این رابطه حمایت در برابر تابعیت شاه انجام داد و از هیچ کاری برای حفظ این روابط نسبتا «استعماری» فرو نگذارد.

سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ساواک، در این دوره (سال ۱۳۳۵) تأسیس شد و در شکل‌گیری و آموزش آن، سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل نقش داشتند. ساواک در دهه‌های بعد به یکی از ابزارهای اصلی کنترل و سرکوب مخالفان حکومت پهلوی تبدیل شد. بنابراین، در حافظه تاریخی جامعه ایران، آمریکا نه یک متحد خارجی، بلکه قدرتی تلقی می‌شد که در سرنگونی دولت ملی نقش داشت و سالها در حفظ توان سرکوب داخلی شاه مشارکت کرد. این تجربه در شکل‌گیری نگرش منفی به سیاست آمریکا و برداشت انقلاب اسلامی از مناسبات پیشین دو کشور تأثیر گذاشت. از همین رو، نمی‌توان ماجرای سفارت را نقطه صفر خصومت دانست. واقعیت این است که این واقعه در بستری از بی‌اعتمادی تاریخی و دشمنی ایالات متحده با مردم ایران رخ داد. **به همین دلیل، تقلیل تمام تاریخ منازعه به بحران سفارت، به‌جای توضیح ریشه‌های دشمنی، یکی از رویدادهای میانی آن را به نقطه آغاز تبدیل می‌کند.**

در این سابقه تاریخی، منابع انرژی و موقعیت ژئوپلیتیک ایران در فهم جایگاه این کشور در محاسبات آمریکا اهمیت دارند. ایران در مجاورت خلیج فارس و تنگه هرمز قرار دارد؛ منطقه‌ای که امنیت آن با بازار جهانی انرژی و منافع قدرت‌های بزرگ پیوند خورده است. ملی‌شدن صنعت نفت در دوره مصدق

نشان داد که کنترل منابع طبیعی و اختیار تصمیم‌گیری درباره نحوه بهره‌برداری از آن‌ها می‌تواند به موضوعی محوری در روابط ایران با قدرت‌های خارجی استعماری تبدیل شود. به تعبیر دیگر سابقه روابط و البته خصومت آمریکا با ایران در دوره مصدق نشان داد که مسئله انرژی ایران یکی از عناصر کلیدی در اهمیت ایران برای آمریکا است، به طوری که آمریکا حاضر است برای کسب نفوذ و تسلط بیشتر بر این منابع دست به کودتا نیز بزند. این ادعا را منابع تاریخی نیز تایید می‌کنند چرا که در سال‌های پساکودتا هفت خواهران نفتی بر نفت ایران مسلط شدند که از این هفت شرکت پنج مورد از آنها آمریکایی بودند و عملا آمریکا جای انگلستان را در کنترل بر منابع انرژی ایران گرفت. پس تا اینجا نشان داده شد که یکی از مولفه‌های اصلی ایران برای ایالات متحده از ابتدای روابط مولفه نفت بوده است که ایالات متحده را مجاب به یک کنش خصمانه در ایران آن هم در سطح یک کودتای نظامی سیاسی کرده است.

اما در کنار این تبیین تاریخی-سیاسی از ریشه‌های دشمنی ایران و آمریکا، می‌توان روایت دیگری را نیز از منظر تمدنی مطرح کرد. در این نگاه، بخشی از تقابل امروز را می‌توان در چارچوب میراث تاریخی روابط ایران و غرب و نحوه بازنمایی این روابط در حافظه تمدنی طرفین بررسی کرد.

بررسی علل دشمنی آمریکا با ایران از نگاه تمدنی

اگر تمدن‌ها را پدیده‌هایی بدانیم که در گذر زمان، با وجود دگرگونی حکومت‌ها و ساختارهای سیاسی، برخی روایت‌ها و الگوهای هویتی خود را بازتولید می‌کنند، آن‌گاه می‌توان از امتداد برخی صورت‌بندی‌های تاریخی در روابط ایران و غرب سخن گفت. در این چارچوب، یونان باستان جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا در روایت رایج از تبار تمدن غربی، میراث یونان یکی از سرچشمه‌های اصلی هویت تاریخی غرب به شمار می‌رود. از سوی دیگر، ایران نیز دارای سابقه تمدنی دیرپایی است که در بخش‌هایی از تاریخ خود با دولت‌شهرهای یونانی و سپس جهان هلنی وارد رقابت و رویارویی شده است. جنگ‌های ایران و یونان در سده پنجم پیش از میلاد، از شناخته‌شده‌ترین نمونه‌های این تقابل تاریخی-تمدنی‌اند. البته نمی‌توان از این سابقه نتیجه گرفت که دشمنی سیاسی امروز ایران و آمریکا

استمرار مستقیم همان جنگ‌های باستانی است؛ مسئله این است که چگونه خاطره این تقابل‌ها می‌تواند در روایت‌های جدید از هویت غرب و نسبت آن با ایران بازخوانی شود.

از این منظر، سخنرانی مارکو روبیو، وزیر خارجه آمریکا، در آتن در ۷ اکتبر ۲۰۲۶ اهمیت پیدا می‌کند. روبیو در سخنرانی خود در تپه پِنیکس، به جنگ‌های ایران و یونان در دوران باستان اشاره کرد و از حمله سپاه خشایارشا به آتن در سال ۴۸۰ پیش از میلاد سخن گفت. او این خاطره تاریخی را در روایتی گسترده‌تر از چرایی وقوع دشمنی میان ایران و آمریکا قرار داد و در ادامه به مسائل روز، از جمله جنگ، پرداخت. بدین‌ترتیب، تقابل ایران و غرب در سخنان او در امتداد روایتی تاریخی از مواجهه ایران با یکی از خاستگاه‌های تمدن غرب بازنمایی شد. به تعبیر دیگر روبیو تاریخ شروع نزاع را نه به وقایع معاصر از جمله ۱۳ آبان ۵۸ که به حدود ۲۵۰۰ سال قبل برد.

اهمیت این سخنرانی برای بحث حاضر در آن است که یک مقام ارشد آمریکایی، در شرایط جنگ معاصر با ایران، برای صورت‌بندی جنگ و دلایل آن به تاریخ باستان رجوع کرده است. این ارجاع به‌خودی‌خود اثبات نمی‌کند که سیاست خارجی آمریکا بر مبنای دشمنی تمدنی با ایران شکل گرفته است؛ اما حداقل نشان می‌دهد که روایت تقابل تمدنی همچنان در ذهن دو طرف زنده و منشا اثر است. البته این روایت تمدنی، جایگزین تبیین تاریخی و سیاسی نیست؛ بلکه سطح دیگری از ریشه‌شناسی را به ما می‌دهد و نشان می‌دهد که تقابل امروز، بسیار قدیمی‌تر از آن است که بخواهیم تحولات سالهای پس از انقلاب را نقطه شروع آن بدانیم.

نزدیک به نیم قرن دشمنی؛ از فشار و تحریم تا جنگ مستقیم

با اینکه در بخش قبلی تلاش کردیم نشان دهیم تاریخ خصومت ایالات متحده با ملت ایران بسیار دیرپاتر از سال‌های بعد انقلاب است اما اگر روابط ایران و آمریکا را از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ملاک قرار دهیم هم، با الگویی ممتد از تقابل روبه‌رو می‌شویم که در طول دهه‌های گذشته، با وجود تغییر دولت‌ها و دگرگونی شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی، تداوم یافته است. شکل این تقابل در دوره‌های

مختلف یکسان نبوده است؛ بااین‌حال، وجه مشترک بخش مهمی از آن، اعمال فشار بر ملت ایران بوده است.

یکی از نخستین جلوه‌های این تقابل، جنگ ایران و عراق بود. دولت آمریکا در طول جنگ هشت‌ساله، به‌ویژه در سال‌های پایانی آن، حمایت‌های اطلاعاتی، سیاسی و اقتصادی مهمی از حکومت صدام حسین به عمل آورد. واشنگتن در شرایطی به تقویت موقعیت عراق کمک می‌کرد که نیروهای عراقی از سلاح‌های شیمیایی بر علیه مردم ایران استفاده می‌کردند. در سال ۱۳۶۶ و افزایش حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، رویارویی دو کشور وارد مرحله تازه‌ای شد. در سال ۱۳۶۷، نیروهای آمریکایی در جریان عملیات دریایی خود در خلیج فارس با نیروهای ایرانی درگیر شدند و در ۱۲ تیر همان سال، ناو آمریکایی وینسنس هواپیمای مسافربری ایران‌ایر، پرواز ۶۵۵، را بر فراز خلیج فارس سرنگون کرد. در این فاجعه، تمام ۲۹۰ سرنشین هواپیما، از جمله ۶۶ کودک، جان باختند. دولت آمریکا اعلام کرد که هواپیما را به‌اشتباه یک جنگنده تشخیص داده است؛ بااین‌حال، تقدیرها از کادر ناور نشان داد که همین ادعا نیز محل تردید جدی است.

پس از پایان جنگ نیز تقابل به‌تدریج در قالب فشارهای اقتصادی و سیاسی سازمان‌یافته‌تر ادامه پیدا کرد. در دهه ۱۳۷۰، دولت آمریکا تحریم‌های جدیدتری علیه ایران وضع کرد و در سال ۱۳۷۵، قانون تحریم‌های ایران و لیبی، موسوم به قانون داماتو، با هدف محدودکردن سرمایه‌گذاری در بخش انرژی ایران به تصویب رسید. در سال‌های بعد، به‌ویژه از دهه ۱۳۸۰، برنامه هسته‌ای ایران به یکی از محورهای اصلی مناقشه تبدیل شد و تحریم‌ها دامنه گسترده‌تری یافتند. محدودیت‌های مالی و بانکی، ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های تجاری، فشار بر صادرات نفت، مسدودسازی دارایی‌ها و تهدید شرکت‌های خارجی به مجازات در صورت همکاری با ایران، به ابزارهای اصلی سیاست آمریکا تبدیل شدند. این اقدامات به‌تدریج از هدف‌گرفتن اشخاص و نهادهای مشخص فراتر رفتند و بخش‌های مهمی از اقتصاد ایران را دربر گرفتند؛ از صادرات نفت و دسترسی به درآمدهای ارزی تا مبادلات بانکی، سرمایه‌گذاری و تجارت بین‌المللی.

در این میان، تحریم‌ها حتی دامن‌گیر صنعت دارو و درمان نیز شدند به

نحوی که این وضعیت به‌ویژه برای بیمارانی که به داروهای خاص و وارداتی نیاز داشتند، پیامدهای جدی داشت. در حقیقت اختلال در دسترسی به دارو و تجهیزات پزشکی جنایت علیه بشریت بود که هیچ گاه در مجامع بین‌المللی پژواک نیافت.

از دهه ۱۳۸۰ به بعد، فشار بر ایران بیش از پیش با پرونده هسته‌ای و تلاش برای محدودکردن ظرفیت‌های راهبردی کشور پیوند خورد. آمریکا در کنار تحریم‌های یک‌جانبه، برای همراه‌کردن کشورهای دیگر با سیاست فشار بر ایران نیز تلاش کرد و از ظرفیت شورای امنیت سازمان ملل برای اعمال تحریم‌های بین‌المللی استفاده شد. در سال ۱۳۹۴، توافق هسته‌ای برجام زمینه‌ای برای رفع بخشی از تحریم‌ها فراهم کرد؛ بااین‌حال، بدعهدی مجدد و مکرر طرف آمریکایی در سال ۱۳۹۷ منجر به بازگشت تحریم‌ها شد. دولت ترامپ سیاست «فشار حداکثری» را با هدف محدودکردن درآمدهای نفتی ایران و فشار فزاینده به مردم دنبال کرد. اما فشار آمریکا به حوزه اقتصادی نیز محدود نماند و ابعاد سیاسی، دیپلماتیک و امنیتی نیز پیدا کرد. واشنگتن در مقاطع مختلف کوشید با اعمال فشار بر متحدان و شرکای خود، روابط اقتصادی و سیاسی آنان با ایران را محدود کند؛ شرکت‌های خارجی را در معرض تحریم‌های ثانویه قرار داد و از ابزارهای دیپلماتیک برای افزایش انزوای بین‌المللی ایران بهره گرفت.

در کنار این فشارها، تقابل‌های نظامی امنیتی نیز از همان سال های اول انقلاب تا به امروز ادامه یافته است. در آوریل ۱۹۸۸، نیروهای آمریکایی در عملیاتی به چند هدف دریایی ایران حمله کردند و درگیری مستقیمی میان دو کشور شکل گرفت. سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران‌ایر در ژوئیه همان سال نیز از وقایع ماندگار این دوره بود. در دهه‌های بعد، حملات سایبری منتسب به آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه تأسیسات ایران، و تهدیدهای مکرر به استفاده از گزینه نظامی، فضای روابط را امنیتی‌تر کرد. تا اینکه در دی ماه سال ۹۸ ارتش آمریکا با ترور سردار قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران، و ابومهدی المهندس و همراهانشان دشمنی و تقابل نظامی امنیتی را وارد فاز جدیدی کرد.

به نحوی که بعد از چند دور تقابل نظامی منطقه‌ای با همپیمان این کشور

یعنی رژیم صهونیستی، در خرداد ۱۴۰۴، آمریکا مستقیماً به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله کرد و بدین‌ترتیب، پس از سال‌ها تهدید و رویارویی غیرمستقیم، از نیروی نظامی خود علیه اهدافی در داخل ایران استفاده کرد. در اسفندماه سال گذشته نیز جنگ وجودی را بر علیه کشورمان آغاز کرد که این جنگ بالاترین سطح از تخاصم و دشمنی ایالات متحده با ایران را نشان داد. همچنین ایالات متحده با شهادت رهبر معظم انقلاب و جمعی از فرماندهان نظامی و سیاسی کشور، بمباران مناطق مختلف شهری و غیرنظامی در شهرهای مختلف ایران از جمله در لامرد و میناب و سایر مناطق بار دیگر نهایت دشمنی خود با ملت ایران را اثبات کرد. اگرچه که بسیاری از جنایات انجام‌شده در این جنگ در کنار تهاجمات قبلی همگی از مصادیق جنایت علیه بشریت هستند و همگی در ردیف جنایت‌های ایالات متحده در سده حاضر قرار دارند که در بخش های بعدی شرح خواهد شد که انحصاری به ایران نیز ندارد.

جنگ جاری و اهداف آمریکا در قبال ایران

دو مرحله از جنگ مستقیم میان ایران و آمریکا در دو سال اخیر پشت سر گذاشته شده و احتمال ورود به مرحله سوم درگیری بر فضای سیاسی و امنیتی کشور سایه انداخته است. پرسش اساسی این است که چرا با وجود هزینه‌های سنگین اقتصادی جنگ برای ایالات متحده و خطر گسترش بحران در منطقه، گزینه نظامی همچنان در محاسبات واشنگتن جایگاه دارد؟ پاسخ به این پرسش را نمی‌توان تنها با منطق خصومت و دشمنی تبیین کرد چرا که توجیه اقتصادی ندارد. بنظر میرسد، باید میان اهداف اعلام‌شده آمریکا و اهداف واقعی که از دامنه اقدامات و پیامدهای آن استنباط می‌شوند تمایز گذاشت. واشنگتن ممکن است جنگ را با استناد به برنامه هسته‌ای یا توان موشکی ایران توجیه کند؛ اما این توجیهات به‌تنهایی پاسخ نمی‌دهند که چرا دامنه تقابل تا حمله مستقیم به خاک ایران گسترش یافته است و امریکا حاضر به پرداخت هزینه آن شده است.

در حقیقت ادله کاملا مبرهنی وجود دارد که نشان می‌دهد یکی از اصلی‌ترین اهداف واقعی این جنگ، تغییر نظام سیاسی در ایران است. دونالد ترامپ در روز آغاز حملات در نهم اسفندماه از مردم ایران خواست کنترل حکومت را به دست

بگیرند و این عملیات را فرصتی برای تغییر وضعیت سیاسی کشور معرفی کرد. به تعبیر دیگر ایالات متحده با بمباران ایران و البته مردم غیرنظامی به دنبال هدف تغییر نظام بود تا بدین شکل به بیان خود مقامات آمریکایی مردم ایران را نجات دهند!

اهمیت این مسئله زمانی بیشتر می‌شود که اهداف نظامی را در کنار مطامع اقتصادی آمریکا بررسی کنیم. از همین‌جا، موضوع منابع ایران و جایگاه ژئواکونومیک آن اهمیت پیدا می‌کند. ایران با برخورداری از ذخایر بزرگ نفت و گاز، موقعیت راهبردی در خلیج فارس و اشراف جغرافیایی بر تنگه هرمز، برای هر قدرتی که خواهان اثرگذاری بر امنیت انرژی و موازنه قدرت در غرب آسیاست، اهمیت ویژه‌ای دارد. اسناد و اظهارات رسمی بررسی‌شده، نشان می‌دهند که تصرف مستقیم منابع نفتی ایران، یکی از اهداف رسمی و قطعی جنگ است که به طرق مختلف توسط مقامات مختلف ایالات متحده و به طور خاص شخص رئیس جمهور آمریکا بیان شده است.

همچنین با درنظرگیری احتمال تداوم جنگ، احتمال هدفگذاری بلندمدت برای تجزیه یا تضعیف سرزمینی ایران را هم نمی‌توان و نباید از دایره بررسی خارج کرد؛ به‌ویژه اگر آمریکا جنگ را طولانی کند، نهادهای مرکزی و زیرساخت‌های حیاتی هدف حمله قرار بگیرند و شکاف‌های قومی و منطقه‌ای فعال شوند. در چنین شرایطی، حتی اگر تجزیه از ابتدا هدف عملیاتی نباشد، تضعیف انسجام سرزمینی می‌تواند به پیامدی خطرناک تبدیل شود که به طور خاص توسط رژیم اسرائیل و موساد مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

مسئله دیگر، دامنه‌ای است که جنگ ممکن است در صورت طولانی شدن پیدا کند. هرچه فاصله میان اهداف مورد نظر واشنگتن و شکست‌های عملیاتی آمریکا بیشتر شود، خطر رفتن به سمت تشدید تنش و افزایش فشار بر زیرساخت‌های حیاتی نیز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در صورت ورود به مرحله‌ای تازه از درگیری، تشدید بمباران‌ها و گسترش دامنه اهداف نظامی از جمله سناریوهایی است که باید در ارزیابی‌ها لحاظ شود. حتی استفاده از تسلیحات غیرمتعارف، از جمله بمب مادر یا هسته‌ای، خصوصا با توجه به سبقه تجاوزکارانه ایالات متحده نباید نامحتمل لحاظ شود. آنچه می‌توان با اطمینان

بیشتری گفت این است که وقتی اهداف اعلام‌شده گسترده‌اند، راهبرد خروج روشنی وجود ندارد و دو طرف همچنان توانایی واردکردن خسارت به یکدیگر را دارند، خطر گسترش دامنه جنگ افزایش می‌یابد. ازاین‌رو، آمادگی برای سناریوهای شدیدتر ضرورت دارد، بی‌آنکه وقوع آن‌ها را قطعی فرض کنیم.

در مجموع، جنگ جاری را هم باید در پیوند با سابقه طولانی تقابل و تخاصم ایالات متحده با ایران لحاظ کرد. نکته محوری این است که اگر هدف آمریکا صرفاً محدودکردن چند ظرفیت نظامی بود، پایان جنگ موضوع بعیدی نبود؛ اما هنگامی که اساسا منطق تقابل ایالات متحده با ایران چیزی بالاتر از مصادیق و پرونده‌ها است بنابراین امکان پایان درگیری نامحتمل خواهد بود. به همین دلیل، حتی توقف کامل جنگ نیز به معنای پایان تقابل نخواهد بود؛ اما باید دید براستی دلیل اصلی و منطقی که ایالات متحده را مجاب می‌کند این چنین در امورات داخلی کشورها دخالت کند و سالها با ایران و ایرانیان در مقام تجاوز و تقابل برآید چه بوده است که تمام مصادیق تهاجمات ذکرشده نیز به نوعی در امتداد این منطق توجیه‌پذیر و مجاز می‌شوند.

استعمارگری و استعمارستیزی؛ منطق بنیادین تداوم مخاصمه

به نظر می‌رسد برای فهم ریشه‌های پایدار دشمنی آمریکا با ایران، باید از اختلافات مقطعی و حتی مجموعه رویدادهای تاریخی همچون واقعه سفارت فراتر رفت و منطق حاکم بر این تقابل را بررسی کرد. بنظر میرسد یک چارچوب تحلیلی برای توضیح رفتار آمریکا در قبال نه فقط ایران که کشورهای جنوب جهانی، منطق امپریالیستیِ حفظ برتری و استعمار نوین دیگر کشورها است؛ منطقی که در آن، ایالات متحده می‌کوشد محیط سیاسی و امنیتی مناطق دیگر را به‌گونه‌ای سامان دهد که منافع و اولویت‌هایش به چالش کشیده نشوند. در این چارچوب، اختلاف با یک کشور زمانی به تقابل پایدار تبدیل می‌شود که آن کشور از پذیرش نقش تعیین‌شده برای خود سر باز بزند، بر منابع و تصمیم‌گیری‌های ملی‌اش کنترل مستقل داشته باشد یا نظمی را به چالش بکشد که قدرت مسلط از آن سود می‌برد.

تاریخ روابط آمریکا با کشورهای دیگر نمونه‌های متعددی از مداخله در

تحولات سیاسی، حمایت از تغییر حکومت‌ها، اعمال تحریم‌های اقتصادی و استفاده از نیروی نظامی را در بر دارد که در اغلب این موارد، حفظ منافع راهبردی و جلوگیری از محدودشدن نفوذ آمریکا، در کنار توجیهاتی چون مقابله با تهدید یا دفاع از ثبات، در شکل‌گیری سیاست واشنگتن نقش داشته است. کودتای ۱۳۳۲ در ایران، مداخله آمریکا در گواتمالا در سال ۱۹۵۴ و حمایت واشنگتن از کودتای نظامی شیلی در سال ۱۹۷۳، نمونه‌هایی از مداخلاتی هستند که در آن‌ها منافع آمریکا با حق تعیین سرنوشت و استقلال دولت‌های دیگر در تعارض قرار گرفت. از این منظر، استعمارگری نه در شکل کلاسیک خود، یعنی اداره مستقیم سرزمین‌های دیگر، بلکه به وسیله تلاش برای اعمال نفوذ بر ساختار سیاسی، محدودکردن انتخاب‌های اقتصادی و امنیتی و واداشتن دولت‌ها به تبعیت از آمریکا بکار گرفته شد.

با این مقدمه، می‌توان تقابل آمریکا و جمهوری اسلامی ایران را بهتر فهم کرد. در واقع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ صرفاً به تغییر حکومت در ایران منجر نشد؛ بلکه، رابطه راهبردی پیشین تهران و واشنگتن را برهم زد و سیاست خارجی ایران را بر مبنای رد وابستگی به آمریکا و مخالفت با مداخله قدرت‌های خارجی بازتعریف کرد. جمهوری اسلامی از همان آغاز، حضور و نفوذ آمریکا در منطقه را به چالش کشید و جنبش‌های اسلامی و کنش های ضداستعماری را مورد حمایت رسمی قرار داد. این مهم در نگاه رهبر شهید اینگونه بازتاب یافته که: «بزرگترین ستم به جامعه جهانی، سلطه قدرتمندان و استیلای نظام سلطه و تقسیم کشورهای جهان به سلطه گر و سلطه پذیر است به همین دلیل سیاست جمهوری اسلامی ایران از ابتدا بر مخالفت با نظام سلطه استوار شده است. کشورهایی که می خواهند زیر سلطه نباشند و نخواهند سلطه گری کنند با هر نژاد و زبانی دوست ما هستند.»

در این چارچوب، مفهوم «تجدیدنظرطلبی» اهمیت پیدا می‌کند. در ادبیات روابط بین‌الملل، به تلاش یک بازیگر برای تغییر قواعد، ترتیبات یا توزیع قدرت در نظمی اشاره دارد که آن را نامطلوب می‌داند. جمهوری اسلامی ایران نظم بین المللی تحت رهبری آمریکا را ناعادلانه و متکی بر امتیازهای نامتوازن برای قدرت‌های مسلط می‌داند و خواهان محدودشدن نفوذ آمریکا و ایجاد ساختار

عادلانه است. حمایت ایران از گروه‌ها و جنبش‌هایی که خود را در برابر اشغال، سلطه خارجی یا نابرابری در مناسبات منطقه‌ای تعریف می‌کنند نیز، در چارچوب استقلال‌طلبی و حمایت از ملت‌ها و گروه‌های تحت فشار معنا پیدا می‌کند؛ در مقابل، واشنگتن این اقدامات را تهدیدی علیه منطق استکباری خود تلقی می‌کند. به تعبیر قائد شهید: «یک جامعه و یک نظام، وقتی در یک راه نویی قدم میگذارد و یک مدّعای غیرمتعارفی را، یک مدّعای متفاوتی را مطرح میکند، و با این مدّعای متفاوت و راهِ نو وارد این جنگل انبوه تعارضات بین‌المللی میشود، با این خصوصیّات طبعاً در دوره‌های مختلف، اوضاع گوناگونی پیدا میکند که بایستی برطبق آن اوضاع، شرایطِ خودش را تطبیق کند و برطبق آنها پیش برود. در صدر اسلام هم همین‌جور بوده است، امروز هم همین‌جور است؛ تعارضهای جهانی وجود دارد؛ این دنیای سیاست بین‌المللی یک جنگل انبوهی است، ما هم برخلاف جریان داریم حرکت میکنیم. جریان کلّی دنیا، جریان استکبار و جریان نظام سلطه است؛ یعنی یک عدّه سلطه‌گرند، یک عدّه هم زیر بار این سلطه میروند، سلطه‌پذیرند؛ ما برخلاف این جریان داریم حرکت میکنیم؛ در این چهل سال این‌جوری پیش رفته‌ایم، این‌جوری حرکت کرده‌ایم. طبعاً اوضاع و احوالی برای ما پیش می‌آید که ناگزیر بایستی نسبت به این اوضاع و احوال حواسمان جمع باشد، دقّتمان زیاد باشد، جوانب گوناگون قضیّه را دائماً رصد کنیم و بسنجیم و ببینیم.».

این تعارض را نمی‌توان صرفاً ماحصل اختلاف نظر میان دو دولت با نگرانی‌های امنیتی متقابل دانست. ریشه اصلی آن را باید در خوی استکباری قدرت‌های غربی و اصرار آمریکا بر حفظ موقعیت یکطرفه خود در نظام بین‌الملل جست‌وجو کرد؛ منطقی که استقلال واقعی کشورها را تا جایی تحمل می‌کند که با منافع و اراده قدرت مسلط تعارضی نداشته باشد. تجربه تاریخی ایران نشان داده است که واشنگتن با دولتی مستقل تا زمانی کنار می‌آید که آن دولت از حدود تعیین‌شده در نظم مطلوب آمریکا فراتر نرود. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حمایت از رژیم صدام در جنگ تحمیلی، تحریم‌های گسترده، خروج یک‌جانبه از برجام و مبادرت به شروع دو جنگ وجودی با ایران، جلوه‌های متفاوت این رویکرد در دوره‌های مختلف بوده‌اند. در همه این موارد، مسئله

اصلی یک اختلاف سیاسی یا امنیتی نبوده، بلکه تلاش برای حفظ نفوذ و واداشتن ایران به پذیرش خواسته‌های واشنگتن علت واقعی شکل‌گیری چنین اقداماتی بوده است.

اما میتوان ادعا نمود که پیروزی انقلاب اسلامی این معادله را برهم زده و رفته رفته نظم بین الملل آمریکایی را در مسیر زوال قرار داده است. تحریم اقتصادی، فشار سیاسی، تلاش برای منزوی‌کردن ایران و جنگ و تمام اقدامات کوچک و بزرگ دیگر را باید در چارچوب همین اتفاق تاریخی فهمید: واداشتن کشوری که از پذیرش نظم مطلوب آمریکا سر باز زده است و نظم بین الملل آمریکایی را دچار فرسایش کرده است. با لحاظ این مسیر تاریخی و تاثیرات آن، طبیعی است که هرگاه فشارها نتوانسته‌اند ایران را به تسلیم وادار کنند، ابزارهای دیگری برای تشدید فشار به کار گرفته شوند. از این منظر، استمرار خصومت بیش از هر چیز نشان‌دهنده اصرار واشنگتن بر محدودکردن استقلال ایران ذیل منطق استعمار و امپریالیسم است؛ اصراری که با تغییر دولت‌ها و جابه‌جایی شعارهای سیاسی آمریکا نیز از میان نرفته است.

در این چارچوب، تقابل میان ایران و آمریکا را می‌توان جلوه‌ای از رویارویی منطق استکبارگری و منطق استکبارستیزی یا استقلال‌طلبی دانست. استکبار در این معنا، صرفاً به برتری‌جویی لفظی اشاره ندارد؛ بیانگر نگرشی است که آمریکا براساس آن جواز تعیین حدود رفتار دیگر کشورها را برای خود قائل است و هنگامی که کشوری از این چارچوب خارج می‌شود، به فشار، تهدید و مداخله متوسل می‌شود. استکبارستیزی نیز در برابر چنین نگرشی، بر حق ملت‌ها برای تعیین مستقل مسیر سیاسی، امنیتی و بین‌المللی خود تأکید دارد. از این منظر، مخالفت ایران با سلطه آمریکا صرفاً واکنش به یک سیاست یا یک دولت خاص نیست؛ بلکه عدم پذیرش منطقی است که تحمیل سیاست خود به دیگران و چپاول منابع و منافع دیگران را مجاز می‌داند. آنچه واشنگتن را در برابر ایران قرار داده، تا حد زیادی امتناع جمهوری اسلامی از پذیرش چنین جایگاهی است. یا به تعبیر رهبر شهید انقلاب اسلامی در آخرین سخنرانی قبل از شهادت: «مسئله‌ی آمریکا و ایران چیست؟ در این تقابلی که وجود دارد و چهل و چند سال است ایران و آمریکا دشمنی دارند، مسئله چیست؟ به نظر من مسئله در دو کلمه

خلاصه میشود؛ آن دو کلمه هم این است که آمریکا میخواهد ایران را ببلعد، ملّت رشید ایران و جمهوری اسلامی مانع است. گفت رفتم خواستگاری، همه چیز تمام شده، موضوع در دو کلمه باقی مانده: من میگویم ما دختر شما را میخواهیم، آنها میگویند غلط میکنید! حالا ملّت ایران به طرف مقابل گفته غلط میکنی؛ یعنی جرم ملّت ایران [این است]؛ دعوا سر این قضیّه است».

جمع‌بندی: نزاع همیشگی

در مقام جمع بندی باید گفت که مادامی که منطق استعمارگری و سلطه‌طلبی بر سیاست خارجی آمریکا حاکم باشد و واشنگتن سیاستگذاری خود را با محوریت مهار کشورهای مستقل تعریف کند، زمینه‌های دشمنی همیشگی این کشور با جمهوری اسلامی ایران پابرجا خواهد ماند. مسئله بنیادین برای آمریکا، مسئله هسته‌ای و موشکی و منطقه‌ای و... نیست؛ مسئله، وجود ایرانی است که حاضر نشده است اراده خود را تابع خواست واشنگتن کند و برای حفظ استقلال و جایگاه خود، راهی مستقل در پیش گرفته است. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر استقلال سیاسی و راهبردی خود، در برابر تحمیل اراده قدرت‌های سلطه‌گر ایستاده است. از این منظر، تعارض میان آمریکا و ایران، جلوه‌ای از رویارویی منطق سلطه‌جویی با اراده استقلال‌طلبانه یک ملت است؛ رویارویی که اگرهم روزی تصوری از امکان اتمام آن وجود داشت امروز و با لحاظ تمام جنایاتی که ایالات متحده در یکسال گذشته در حق مردم ایران کرده است ناممکن بودن آن برای مردم بیش از پیش آشکار شده است.

در این چارچوب، تحولات تاریخی، اختلافات سیاسی و امنیتی و مناقشات دوجانبه بیش از آنکه ریشه نهایی دشمنی باشند، عرصه بروز آن و دستاویزهایی برای توجیه سیاست فشار آمریکا علیه ایران و ملت ایران بوده‌اند. تجربه دهه‌های گذشته همچنین نشان داده است که توافق بر سر موضوعات مشخص نیز به پایان خصومت نمی‌انجامد؛ زیرا با کنار رفتن یک مسئله، موضوعات دیگری برای فشار مطرح می‌شوند و ابزارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی همچنان برای محدودکردن قدرت و فشار بر استقلال ایران به کار گرفته می‌شوند. به تعبیر رهبر شهید انقلاب: «علّت اصلی آشفتگی زورگویان فاسد و مفسد، نه بحث هسته‌ای،

بلکه برافراشته شدن پرچم مقابله با نظم ناعادلانه و تحکّم نظام سلطه در جهان و روی آوردن به نظام عادلانه ملی و بین المللی از جانب ایران اسلامی است».

بنابراین، تا زمانی که آمریکا استقلال ایران را مانعی در برابر برتری جویی خود بداند و بکوشد با فشار و تهدید، تهران را به پذیرش خواسته‌هایش وادار کند، مبارزه ادامه خواهد داشت. و این همان عصاره منطق ستیز با استکبار است: ایستادگی در برابر قدرتی که می‌خواهد اراده خود را بر دیگر ملت‌ها تحمیل کند و آنها را زیر یوغ استعماری خود دربیاورد. در این چارچوب، استکبارستیزی نه علت دشمنی آمریکا با ایران، بلکه پاسخ به منطق سلطه‌جویانه‌ای است که این دشمنی را استمرار بخشیده است. تقابلی که تا زمانی که آمریکا از تحمیل اراده خود دست نکشد و ایران نیز بر استقلال و استعمارستیزی خود مداومت کند، همچنان ادامه خواهد داشت.

منابع

1. https://www.yjc.ir/fa/news/7127783/
2. https://parsi.euronews.com/202613/08//us-and-iran-are-stuck-in-an-endless-conflict-loop
3. https://www.tabnak.ir/fa/news/665907/
4. https://fararu.com/fa/news/164182/
5. https://ofoghhawzah.ir/newspaper/item/95814
6. https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=31307
7. https://farsi.khamenei.ir/others-report?id=62515

چرا دشمنی ایران و آمریکا با گذشت نزدیک به نیم قرن، همچنان ادامه دارد؟ آیا این تقابل صرفاً حاصل اختلافات سیاسی و اتفاقات تاریخی نظری ماجرای تسخیر سفارت است، یا ریشه‌های آن را باید در منطق سلطه‌جویانه سیاست خارجی آمریکا جست‌وجو کرد؟ این گزارش با بازخوانی تحولات تاریخی روابط دو کشور، از کودتای ۱۳۳۲ تا جنگ های دوازده و چهل روزه، استدلال می‌کند که تعارض میان استکبارگری آمریکا و استکبارستیزی ایران، بنیادی‌ترین عامل تداوم این مخاصمه است. فهم این منطق، برای تحلیل آینده روابط دو کشور و چشم‌انداز جنگ جاری میان دو کشور موثر است.

مرکز مطالعات راهبردی تسنیم
خبرگزاری Tasnim News Agency